



روابط ایران و هند

بر مبنای

روایات ملی آریائیهای مشرق

بوژه شاهنامه فردوسی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات
پرتال جامع علوم انسانی

از

مهدی غروی

(دکتر در ادبیات و تاریخ)



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

روابط ایران و هند

بر مبنای

روایات ملی آریائیهای مشرق به ویژه شاهنامه فردوسی

(... نام چندین نفر از اشخاص اساطیری که در ریگ ودا ذکر شده ، نزد نیاکان مشترک ایرانی و هندی ، یعنی آریائیهای مشرق نیز مشهور بوده است از قبیل جم یا جمشید (۱) ، فریدون (۲) ، کی (۳) کاوس (۴) و خسرو (۵) . برخی دیگر در اساس و ماهیت از اساطیر آریائی، هند و اروپائی یا هند و ایرانی بوده‌اند مانند ازدها (۶) و گروهی نیز ویژه سرزمین ایران بوده‌اند ، تنودورنلدهکه) . *

بدون شك كهمن‌ترین آثار ادبی مدون در جهان ، متن های اصیل کتابهای مقدس است که درین میان ریگ ودا و اوستا از همه كهمن‌تر و نام آورترند ، اما حماسه‌ها یا روایات ملی مشرق را نیز نباید

- ۱- فارسی قدیم Yima سانسکریت ییما Yima
- ۲- فارسی قدیم ثری تئونه Thraētaōna سانسکریت تری تئونه Traitana
- ۳- فارسی قدیم کوی Kavi ، سانسکریت کو Kava
- ۴- فارسی قدیم اوسن یا اوسدن ، Usadan, Usan سانسکریت اوشنه Ushana
- ۵- فارسی قدیم هوسرو Husravah ، سانسکریت Sushravas سوشروس .

۶- ازدها یادهاک معرب آن ضحاک

* نقل با اختصار از حماسه ملی ایران ترجمه بزرگ علوی ص ۱۴ و ۱۳

فراموش کرد که درین راه دست کم از کتابهای مقدس ندارند و در برخی موارد ، صاحب قدمتی بیشتر و اصالتی کهن ترند و برای ما ، ازین نقطه نظر که نمایانگر عصر همزیستی ایرانیان و هندیان شمرده می شوند و روشنگر تاریخ و فرهنگ ریشه ای آریائی های مشرق هستند ، ارزش و اهمیت خاص دارند . برخی از دانشمندان قدم فراتر نهاده نوشته اند که گروهی ازین روایات را ایرانیان و هندیان از نیاکان نخستین خود ، گروههای هند و اروپائی به ارث برده اند .



شکل ۱

یجا و همسرش یامی ته سوارگامیش شده و به جلو می روند ، با اینکه این دو آدم وحوای هند بودند ، خدای بزرگ بر یجا غضب کرد و او داموکل مرگ ساخت (یجا با جم یا جمشید قابل قیاس است که او هم مفضوب گردید)

میان روایات ملی ما و روایات ملی هند ازین لحاظ که هر دو ریشه های عمیق باستانی دارند و زبان به زبان منتقل شده اند مشابهت بسیار وجود دارد . ویل دورانت می نویسد که در هند به آموزش از راه مدرسه و دانشگاه کمتر توجه می شد ، آموزش شفاهی

وسیله اصلی حفظ و اشاعه سنن بود، رسم عمومی از برخواندن ارجمندترین میراث فرهنگی رامیان مردم رواج داد و امری عام ساخت، از نیروی میان مصنفان گمنام روایات ملی هند و داستان سرایان بی نام و نشان که ایلید او اودیسه را بازگو می کردند همانندی بسیار هست، نقالان و گویندگان هند نیز داستانهای حماسی بیشماری را که برهنمان، فرهنگ افسانه‌ای و مقدس خود را با آن درهم آمیختند، نسل به نسل بازگومی کردند و قصه‌ها را از دربار پادشاهان و کاخ اشراف به مردم کوچه و بازار منتقل می ساختند.^۷

استاد صفا درباره منشأ و نحوه تکوین روایات ملی می نویسد که هیچ ملتی به وجود نیامده و به تحصیل استقلال و تحکیم مبانی ملیت توفیق نیافته است مگر آنکه اعصار و دوره های خطر را گذرانده و باعمال پهلوانی دست زده باشد و بزرگان و پهلوانان از او پدید آمده باشد که در ذهن وی اثری بزرگ برجای گذارند.^۸ با گذشت زمان برای همه ملت های زنده پرتوان این خاطرات مایه ظهور روایاتی گشت که دهان به دهان و سینه به سینه نقل شده و مجموعه ای از داستان و تاریخ و اسطوره و افسانه با تداومی خاص بوجود آورد که ما بدان حماسه ملی یا مجموعه روایات می گوئیم. در ایران نیز مجموعه پراکنده روایات شامل همین مواد بوده که همه مربوط بودند به ساکنان آریائی نواحی مشرق ایران. در هند این مجموعه بسیار کهن و پر حجم است و آن نیز ترکیبی است از تاریخ و افسانه و داستان و اسطوره با زمینه ای که در هر صورت مربوط است به آئین کهنسال هندو.

روایات ملی و حماسی هند، مانند همه رشته های ادبی دیگر این سرزمین به ودا می پیوندند. در مورد حماسه های ملی خود نیز خوب

۷- ویل دورانت، تاریخ تمدن، مشرق زمین گاهواره تمدن، ص ۷۹۲

۸- صفا، ذبیح اله، حماسه سرانی در ایران ص ۱۳

می دانیم که سرچشمه اساسی مهمی جز اوستا ندارند. حماسه های هند همه از آن بخش ودا که سام ودا Samaveda نام دارد انشعاب یافته اند.^۹ همانگونه که یکی از سرچشمه اصلی اساطیر و حماسه های ملی، نیز در اوستا نَسک معروف پشت هاست .

برای ورود به بحثی که در پیش داریم معرفی اجمالی حماسه بزرگ ایران، شاهنامه و دو حماسه بزرگ هند مهابهارات و راماین ضروری است .

روایات ملی ایران آنچه که در اوستا ، شاهنامه و برخی کتب تاریخی ذکر شده همه متعلق است به ایران شرقی ، بدون شك در ایران غربی بخصوص سرزمین ماد و پارس نیز ایرانیان آریائی دارای قصص و روایات اساطیری و افسانه ای بوده اند^{۱۰} ، برخی از این روایات در کتابهای تاریخ که توسط دانشمندان غیر ایرانی نوشته شده منعکس است . بطور قطع و یقین پادشاهان ، مادی و هخامنشی برای بایگانی اسناد تاریخی دولتی سازمانهایی داشته اند

۹- یکی از چهار بخش وداها که مجموعه ای است از سرودهای مذهبی و ملی، ریشه آن کلمه سامان است بمعنی ملودی، بعنوان نمونه می توان مکالمه بین پورورواس و اورواسی Pururavas/Urvasi را به یاد آورد که داستان آن در ریگ ودا، مجموعه ای مذهبی دیگر : براهمانا و پورانها و نیز حماسه بزرگ مهابهارات آمده است و محتوی اسطوره پیدایش آتش است. نگاه کنید به جلد دوم تاریخ و فرهنگ مردم هند ص ۲۲۴ و نیز مقاله نگارنده تحت عنوان افسانه های عشقی هند باستان (هندوایرانی) ص ۶۰ شاهنامه هنر مردم شماره های ۹۶ و ۹۷

۱۰- استرابون مورخ یونانی درباره تربیت پارسیها می نویسد :
از سن ۵ تا ۲۴ به آنها می آموزند که تیر و زوبین اندازند، سوار شوند و راست گویند، مرییان آنها، اشخاص بسیار پاکدامن و منزّه می باشند، اینها قصص و حکایات مفید برای نوباوگان می گویند و کارهای خدایان و اشخاص نامی را برای آنان با موسیقی و گاهی بی آن ذکر می کنند .

مشیرالدوله ، ایران باستان، تمدن هخامنشی، ص ۱۵۴۳

و فقط به‌کندن خلاصه وقایع برپیشانی کوهها اکتفا نمی‌کرده‌اند.^{۱۱} گروهی از دانشمندان اروپائی و برخی از تاریخ دانان ایرانی نیز کوششهایی کرده‌اند که میان پادشاهان ملی افسانه‌ای (پیشدادیان و کیانیان) و شاهنشاهان مادی و هخامنشی تلفیق و تطابقی به‌وجود بیاورند که البته درست نیست^{۱۲} و امروز ما به خوبی می‌دانیم که ملوک نواحی شرقی ایران با پادشاهان ماد و هخامنشی قابل تطبیق نیستند و برای مطابقه زمانی و مکانی این دو گروه نیاز به تحقیق و بررسی بیشتر و کند و کاوهای دامنه‌دار باستانشناسی داریم.

۱۱- از قرار نوشته کتزیاس، محللهائی بود که سالنامه‌ها و مکاتیب در آنجا ضبط می‌شد به این محلها *Difteraiy Bazilicai* دیفترای بازی - لی‌کای می‌گفتند که به فارسی امروز دفاتر شاهی می‌شود، ایران باستان، تمدن هخامنشی، جیبی ص ۱۴۶۶.

کتزیاس هنگام اقامت درشوش به این دفترها دسترس داشته است ص ۷۳ همان کتاب.

در کتاب تورات نیز چندین بار از کتابهای تواریخ و قصص که در اختیار پادشاهان هخامنشی قرار داشته است نام برده شده: در کتاب عزرا باب چهارم آیه ۱۵ خطاب به اردشیر، به کتاب تواریخ پدران وی اشاره شده است و در باب دهم کتاب استر آیه ۲ از کتاب تواریخ ایام پادشاهان مادی و فارس اسم برده می‌شود.

مورخ ارمنی مار آپاس کاتی‌نا *Mar Apas Catina* نیز از دفاتر شاهی که حاوی اسناد صحیح حتی در مورد تاریخ ارمنستان بوده است یاد می‌کند، ایران باستان جلد اول ص ۹۴.

۱۲- دیاکونف در کتاب تاریخ ماد خود می‌نویسد که روایات افسانه‌ای اوستا متعلق به زمانهای پیش از هخامنشیان و کوشش برخی مورخان مانند نیبور و اولیتسن که میخواهند دهها یا ضحاک را با دیاکس *Deiakes* مادی تطبیق کنند بیپوده است، اما اظهار نظر کریستنسن در کتاب کیانیان قابل توجه و تدفیق است که می‌نویسد: «تطبیق روایات اوستائی با سرگذشت افسانه‌آمیز دیوکیدس، دیاکو و کوروش زمینه فرضیه‌هایی شده است، اما باید توجه داشت که شباهت اسمی هیچگاه دلیل کافی برای اثبات وحدت دویا چند شخصیت نمی‌تواند باشد.»

از مورخان قدیم موسی خورنی می‌گوشیده است که اطلاعات مأخوذ از منابع یونانی را با روایات تاریخی شرق مربوط سازد و کوروش و آستیاک را با فریدون و ضحاک تطابق دهد، نقل به اختصار از کتاب مادها دیاکونف ص ۵۹.

خارج از محدوده روایات ملی سنتی ، از روی نوشته های مورخان غربی به برخی اسطوره های کهن مربوط به پادشاهان ماد و پارس نیز پی می بریم^{۱۳} و همین امر سبب شده است که نلدکه وجود يك تاريخ كامل اساطیری را در ایران باستان محتمل بداند^{۱۴} .

در این گفتار توجه ما معطوف به سرزمین اصلی روایات ملی است که پایه و اساس تکوین بزرگترین حماسه ایران شاهنامه فردوسی گردید و در این بحث این مطلب یعنی مایه گیری دیوان کبیر حماسه ها از تاریخ افسانه ای و اساطیری مشرق اهمیت خاص دارد ، زیرا هدف ما بررسی روابط ایران و هند براساس این روایات است و به این ترتیب خواهیم دید که سرزمین تکوین روایات ملی ایران با سرزمین خلق حماسه ها در هند همسایه بوده است .

روایات ملی ما و هندیان برخی به اعصار پیش از جدائی آریائیهای مشرق می رسد که مایه آن قصص نخستین این اقوام است که دهان به دهان گشته ، برخی جنبه اساطیری محض دارد و مبتنی بر تصورات و اوهام است ، مانند داستان پیدایش جهان و حدیث هر مزد و اهریمن و قصه گاو و کیومرث و برخی دارای ریشه های تاریخی است که با گذشت روزگار و تسلسل روایات و گشتن در افواه از مجرای تاریخ منحرف شد و بصورت قصه و داستان تدوین و تنظیم

۱۳- بعقیده نلدکه قسمت پیش از تاریخ کتاب کنزیاس در عین اینکه همه گونه اساطیر و داستای سامی را نقل می کند اصولا يك مجموعه روایات مادی بشمار می رود که از آن جمله است داستان تأسیس هگمتانه ، افسانه های اربق و انهدام شهر نینوا . مورخان دیگر از جمله هردوت نیز برخی روایت های ملی اساطیری را نقل کرده اند مانند تولد و جوانی کوروش که حتی نلدکه نیز آنرا با سرگذشت کیخسرو مقایسه کرده است ، نگاه کنید به حماسه ملی ایران ص ۱۶ و ۱۷

۱۴- همان کتاب ص ۱۴ و ص ۱۸ که عقاب هخامنشی را با سیمرغ مقایسه می کند بیرونی هم پس از ابستا از سیرالکبیر نام می برد که امروز مفقود است ، آثارالباقیه ، ترجمه فارسی ص ۱۵۶

گردید - این روایات همراه با رؤیائی از عصر جدائی از هندیان در آستانه تکوین اوستا وجود داشت^{۱۵}

اوستای کنونی در مقام مقایسه با کتابهای مقدس، کتاب کوچکی است اما شواهدی هست که ثابت کند اوستا نیز در گذشته کتاب بزرگی بوده است^{۱۶}. در برخی از نسل های مفقود اوستا ریشه - های اساسی روایات ملی نهفته شده بود که از همه مهمترین روایات - نسل است که محتوی تاریخ داستانی ایران بوده است، خلاصه کوتاهی ازین بخش دردینکرت گنجانیده شده که امروز در دست ماست، در یسنها که گاتها نیز جزوی از آن است اشارات مهمی بروایات ملی شده است و های نهم از هوم یشت حاوی قسمتی از قصص اساطیری مشترک ایران و هند است. نام این بخش اوستا از نام عصاره سکرآور معروف هیوم یا هاما Haoma گرفته شده که در سانسکریت بدان Soma گویند و چون زرتشت با بکار بردن این مشروب موافقت نداشت، برخی از محققان به همین دلیل این یشت را اصولاً متعلق به اعصار پیش از زرتشت می دانند. نامهای اساطیری این یشت نیز در وداها به اسلوب سانسکریت ذکر شده است.^{۱۷}

۱۵- استاد صفا: حماسه سرایی در ایران ص ۲۹ و ص ۳۰ و حماسه ملی ایران نلدکه ص ۲۱ و ص ۳۵ درباره فهرست نامهای اساطیری از دوران ساسانی تا پیشدادیان (کیومرث)

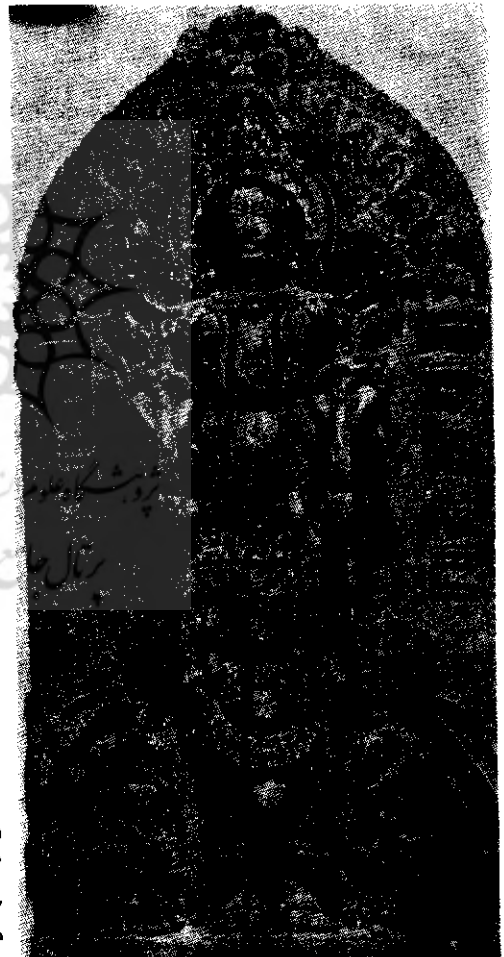
۱۶- پولینوس Polinus مورخ رومی در قرن اول میلادی از قول هرمیپوس Hermipos مورخ یونانی نوشته است که کتاب مقدس زرتشت بیست جلد بوده و هر جلد صد هزار بیت داشته است نگاه کنید به مقدمه گاتها از استاد پور داود.

۱۷- نثارکنندگان هما در اوستا و یوانگهنت Vivanghant بدرجم واثوی پدر فریدون (اوی یا آتین که بغلط آب تین شده است. نگاه کنید به مقاله استاد



سما ، خدای قربانی ، درمقابل هما که هیئت ایرانی
 آنست . در نتیجه قدرت یافتن ایندرا و شکست
 وارونا سما که مظهر قربانی بود قدرت یافت و
 این قدرت علیرغم انگیزه های دینی زرتشت و
 پیروانش بود که با قربانی ونوشیدن سما (هما)
 مخالف بودند درین کنده کاری سما به شکل یک
 جنگجو مجسم شده است .

شکل ۲



سوریا خدای خورشید که همتای ایرانی
 آن هور یاخورد است ، نقش وی مبارزه بر
 ضد زاریکی است و جد اولیه سلسله
 خورشیدی که در مهابهارات بدیشان
 اشاره شده است یکی از پسران وی بوده
 است وی توانست بخشی از قدرتهای معنوی
 وی واسوات (پدریم ، در اوستا ویوان
 گمشت) را نیز به خود اختصاص دهد .
 سواسیتکا علامت مشخصه وی است . این
 مجسمه از قرن سیزدهم است و به موزه
 ویکتوریا و آلبرت تعلق دارد .

اما مهمترین بخش اوستا از لحاظ حفظ و ضبط روایات ملی نسک یشت هاست، و در این میان ابان یشت دارای اهمیت خاص است زیرا حاوی اسامی گروهی قابل توجه از شاهان و پهلوانان و قهرمانان ملی ماست و بعقیده نلدکه، برخی اسامی اساطیری در ابان یشت وجود دارد که در منابع دیگر نیست^{۱۸}. در خرده اوستا، وویسپرد، در باب روایات ملی چیزی نمی توان یافت.^{۱۹}

در شرایط کنونی شاهنامه فردوسی کاملترین و بزرگترین اثر ملی ایرانیان است که خوشبختانه از تعصبات و قیودات دینی برکنار مانده و اگر آنرا با اوستا مقایسه کنیم، ملاحظه می شود که در اوستا گذشته از قهرمانان باستان، به تفصیل از آن امیران و رجال که در گسترش آئین بهی کوشیده اند یاد شده است، اما در شاهنامه که به تمام معنا یک حماسه ملی است، بیشتر از وصف پهلوانیهای رستم که نمایشی عالی و برتر از جوانمردی و شجاعت وطن پرستی آمیخته با خدا شناسی و درستکاری است بحث می شود، در حالی که در اوستا از رستم سخنی به میان نمی آید و به این ترتیب معتقد می شویم که شاهنامه، گذشته از اوستا، منبع یا منابع مهم دیگر نیز داشته که در حکم دیوان کبیر تاریخ ملت بوده و خداینامه نام داشته است.^{۲۰}

اکنون به بینیم که چه کتابهایی در میان مجموعه میراث عظیم

پورداد در نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان شماره ۲ اسفند ۱۳۴۵ ص ۱۰) و نریت یا اثرط پدر کرساسپ یا کرشاسپ، درودها و ویواسوات Vivasvat و پسرش یم و تریت آبتی که با هم قابل تطبیق اند، نگاه کنید به حماسه سرانی در ایران، دکتر صفا ص ۳۴ و مقاله استاد پورداد در نشریه انجمن ایران باستان و تاریخ و فرهنگ مردم هند جلد اول ص ۲۴۳.

۱۸- حماسه ملی ایران، نلدکه ص ۱۳.

۱۹- حماسه سرانی در ایران دکتر صفا ص ۳۵.

۲۰- مقدمه مول بر شاهنامه، بیست مقاله فزونی، حماسه ملی ایران و حماسه سرانی در ایران به تفصیل درین باره نوشته اند تکرار آن مورد ندارد.

فرهنگی هند برجای مانده است که با شاهنامه ما از لحاظ احتوای حماسه های ملی برابری کند . می‌دانیم که در این سرزمین پهناور برخلاف ایران کتابهای بسیار از عهد باستان در دست است و غنای تاریخ و فرهنگ هند از لحاظ مرجع و منبع با ایران قابل قیاس نیست و درین میان دو مجموعه حماسی هند ، مهابهارات و رایامن هردو با شاهنامه قابل قیاس اند به نحوی که نمی‌توان یکی را بردیگری برتری داد و عظمتش را فدای آن یک ساخت . مهابهارات قدیم‌تر است و اصل آن از قرن ۵ پیش از میلاد برجای مانده و عبارت بوده است از کتابی منظوم با تفسیری متناسب که به مرور زمان داستانهای الحاقی و مطالب دیگر به خود جذب کرده است و هزار سال بعد در عصر گوپتاها (قرن چهارم و پنجم میلادی) بصورت اثری عظیم درآمد که جمعا ۱۰۷۰۰۰ بیت دارد، نام این اثر را برای نخستین بار در کتابهای منسوب به پانی‌نی که در سده های اول یا دوم پیش از میلاد می‌زیسته است می‌بینیم . اگر چه سراینده این اثر راویسانا می‌دانند که مولف و داهاو پوراناهام بوده است ، اما شاید صدها شاعر در خلق آن همکاری داشته اند چون کلمه ویسایه بمعنی ناظم است و نمی‌تواند شخص معین واحدی بوده باشد . این کتاب حجمی هفت برابر ایللیاد وادیسه دارد و در حقیقت حماسه‌ای است کاملاً ملی ، خالی از ارشاد مذهبی ، ولی چون پایه و اساس ادبیات هندوداهاست مهابهارات نیز ازین قاعده مستثنی نیست و منبع اصلی این کتاب را هم می‌توان سرود های غنائی که در هند باستان بدان‌گاتها می‌گفتند دانست . اشعاری که در وصف مظاهر طبیعت

یاخدایان سروده شده و در داخل متون دیگر و داها جای گرفته اند. فرق اساسی میان این دو کتاب و کتابهای مقدس هند این است که مهابهارات و رایامن توسط گروه نغمه سرایان و شاعران دوره گرد غیر مذهبی سروده شده اند که به ایشان سونا گفته می شد و خود ایشان نیز خالق واقعی این آثار نیستند، بلکه چون عرابه ای حامل این خلاقیات اولیه بشری بودند و آنچه را که می شنیدند یا می دیدند، می سرودند و به دست رامشگران دوره گرد می دادند. این غزلها حاوی شرح پهلوانیها، جنگها، فداکاریها و داستانهای بزمی نیاکان مردم هند است، نه آن سخنان که خدایان می گفتند یا دستورات مذهبی و دینی. آنچه مسلم است اینست که این مجموعه های حماسی، در طی دوران تکامل خود تغییرات بسیار یافته اند و حشو و زواید بسیار به خود گرفته و اینچنین شده اند که امروز بدست ما رسیده.

بهارات نامی است که هندیان به سرزمین خود داده اند و بهارات با فتحه بمعنی جنگهای مردم بهارات است و مها یعنی بزرگ پس این نام بمعنای جنگهای بزرگ مردم بهارات است.

در دفتر اول این کتاب یکی از زیباترین داستانهای دل انگیز جهان خلق شده است: قصه شاکونتالا که معروفترین درام مشرق زمین می باشد و داستان تولد بهارات یعنی نخستین فرد هندی است که بهارات نام داشته و بر طبق افسانه های هندی قدیم ترین شخصیت انسانی جهان شمرده می شود^{۲۲} کتاب مهابهارات شرح جنگهای میان

۲۱- نگاه کنید به:

S. Ketar :

History of Indian Literature, Eng. Tr. Vol. I, P: 211 کلکته ۱۹۳۳

۲۲- تاریخ و فرهنگ مردم هند جلد دوم ص ۲۴۴ و ص ۲۴۵

۲۳- در نتیجه معاشقه شاه دشیانت و دختری صومعه نشین بهارات متولد می شود که شرحش در مهابهارات I. P: 316 آمده و کالیداس آنرا منظوم

ساخته است برای نخستین بار در ۱۷۸۹ توسط سرویلیام جونز به انگلیسی ترجمه شد و نخستین ترجمه آن به فارسی توسط هادی حسن صورت گرفت و در ۱۳۳۵ در حیدرآباد چاپ و منتشر شد.

نواده های بهارات است که کوروها و پاندواها نام داشته اند، بود -
 یشتراشاه پاندوایی که درسرزمین پنجاب علیا و حوزة نخستین گنگ و
 سند حکومت دارد، ثروت، کشور، پادشاهی، برادران و سرانجام زن
 محبوبش دراپادی را در قمار می یازد و به فرمان قهرمان میدان،
 پادشاه کوروایی که به تقلب بازی را برده است، از کشورش تبعید و
 دوازده سال در جنگلها آواره می گردد، سرانجام میان دو قبیله جنگ
 درگیر می شود و به هر دو طرف زیان های فراوان می رسد، جنگ فقط
 ۱۸ روز طول می کشد، و سرانجام کوروها شکست می خورند و ملکه
 کوروها که قندهاری نام داشت زنده می ماند، وی همه چیزش را از
 دست می دهد جز شوهر نابینایش را. مکالمه وی با کرشنا درباره حیات و
 قانون جنگ یکی از زیباترین بخش های این مجموعه می باشد، اما
 منظومه بهاگوات گیتا یا سرود خداوند که آنهم مکالمه میان ارجون
 یکی از شاهزادگان بهارات با کرشناست بعنوان عالی ترین شعر فلسفی
 جهان مورد توجه و قبول دانشمندان اروپائی قرار گرفته است.^{۲۴}
 مهابهارات این هسته مرکزی را حفظ نمود اما صدها داستان
 وقصه و تمثیل و شعر جالب را نیز به خود جذب کرد و به صورت دائره -
 المعارف عظیمی درآمد که بقول يك شاعر سانسکریت: هرچه اینجا هست
 جای دیگر هم ممکن است باشد ولی هرچه اینجا نیست هیچ جانیست.^{۲۵}
 در مهابهارات اشارات جالبی به ایران و روابط دولت شده است
 بدیهی است در کتابهای هند باستان از ایران و نام آن به این هیئت
 ذکری به میان نیامده است و تا حدودی که مطالعات محققان پیشرفت

۲۴- این قول ویلهلم فن همبولت اجتماع شناس آلمانی است که ویل
 دورانت در تاریخ تمدن خود آورده نگاه کنید به ج دوم ص ۷۹۷

۲۵- یاد ای هستی تادابناترایان نه هستی ناتات گورچیت .
 نگاه کنید به ص ۲۴۸ جلد دوم تاریخ فرهنگ و مردم هند .

داشته در این کتابها و از جمله ریگ ودا از پارشو (پارسی‌ها) و پروثو (پارتها) یاد شده است که دو قوم مهم از آریائیهای مشرق بوده‌اند. هندیان چون خود را نیز آریائی می‌دانند حاضر نبوده‌اند که سرزمین ایران را بدین نام بخوانند تا جائیکه به خود شبه‌قاره (به ویژه نواحی شمالی که سرزمین نخستین آریائیهای مشرق بود) آریا ورتا یعنی سرزمین آریائیها نام دادند و همین قسمتها بود که پس از اسلام بنام هندوستان معروف شد.

در قرن نوزدهم که بحث درباره کتابهای مقدس هند از نقطه نظر ادبیات و آئین‌شناسی تطبیقی آغاز گردید، جستجو برای یافتن آثار و شواهدی مبتنی بر ارتباط ایرانیان و هندیان نیز پا گرفت و گفته شد که پارشو و پروثو که در ریگ ودا ذکر شده بمعنای پارسی و پارتی است، اما خارگات دانشمند سانسکریت دان پارسی هند، با استفاده از آثار سایانا عالم هند قدیم اعلام داشت که این دو نام دو نام عام است نه نام خاص؛ پارشو بمعنی پری است که از آن تیر برای بکار بردن در کمان می‌سازند و اصولاً چگونه ممکن است که این کلمه (پارس) راکه برای نخستین بار توسط یونانیان در قرون پنجم و ششم پیش از میلاد به ایران اطلاق شده در کتاب مقدس هند که عصر نگارش آن چند قرن پیش از هخامنشیان بوده است بیابیم. این کلمه در خود اوستا نیز یافت نمیشود و در ریگ ودا هم باید دارای معنای دیگر باشد، به همین دلیل نام پروثو هم که قرن‌ها پس از انقراض سلسله هخامنشی شهرت یافت نمی‌تواند در ریگ ودا و کتابهای حماسی هند ذکر شود.^{۲۶} دانشمند ایرانی‌شناس معروف هند شاترچی^{۲۷} که در اوستا شناسی و مطالعات سانسکریت شهرت دارد،

۲۶- مقدمه M. P. Khareghat بر کتاب پارسیان در هند باستان

Parsis of Ancient India از هدی‌وا S. K. Hodiwala

۲۷- مقاله J.N. Chatterjee بنام Reference to Parsis in Rg. Veda

در فصلنامه ایران لیگ ژانویه ۱۹۴۵

کلید این معما را یافت و در مقاله‌ای محققانه مدلل ساخت که پارشو- پروتومعنائی جز پارسی و پارتی ندارد وی می‌نویسد: در ریگ و دای (۶-۲۷۸) جمله‌ای می‌یابیم که معنای آن چنین است :

(پروثوها هدیه‌ای گرانقدر پیشکش کردند) چگونه ممکن است در اینجا پروتو را يك نام عام بدانیم و قبول نکنیم که نام قومی از اقوام آریائی مجاور هنداست. در ریگ و دای (۸-۶۴۶) این جمله را می‌یابیم :

(درترین دیرمن صد هدیه دریافت داشتم اما در پارشو هزار هدیه پر ارزش به من تقدیم شد) و در يك و دای (۷-۸۳/۱) این جمله هست : (پروثوها و پارشوها به سوی جلو راندند اینان به گردآوری غنیمت علاقمندی بسیار دارند) شاترجی این دونام را دونام خاص میداند ، نام دو طایفه یا گروه که در مجاورت همدیگر زندگی میکرده‌اند .

در جای دیگر ریگ و دای (۸-۱۰۵/۱) این جمله هست :

(پارشوها از هر سوی مرا در فشار گذاشته‌اند.)

سایانا مفسر افسانه‌ای ریگ و داکلمه پروتو را قطعه استخوانی که در ساختن تیر بکار می‌رود معنی کرده است که البته درست نیست زیرا که سایانا اصولاً نمی‌دانست که ایرانیان و هندیان باهم زندگی می‌کرده‌اند و روزگاری يك ملت واحد بوده‌اند و آسورای و داهمان آهورای اوستا است. از دانشمندان اروپائی و برولودویک معتقدند، که در ریگ و دای از این کلمه ایران و یا بعضی از نواحی ایران افاده می‌شود و از این استنتاج خود این برداشت را دارند که هندیان عصر ودائی ، با ایرانیان باستان و پیش از باستان همبستگیها و درهم آمیزی های بسیار داشته‌اند . در این مقاله شواهد دیگری هم که

این ادعای وبر را ثابت کند خواهیم داشت ، شواهدی که با بررسی ادبیات سانسکریت بدست آمده است. ۲۸.

در پاسخ استاد خارگات که گفت، چگونه می توان قبول کرد که قرن‌ها پیش از هخامنشیان، در هند دو اصطلاح پارسی و پارتی (پارشو و پروثو) معمول و شناخته شده بوده است ، نظر پروفیسور کین رانقل می‌کنیم که می‌نویسد: ۲۹. پارشو در آن عصر نامی بوده است که به پارس (استانی در ایران که ساکنانش پارسیکاها یا پارسی‌ها بوده‌اند) داده می‌شده است و همین کلمه را یونانیان پرسیز و عربها فارس خواندند، و هیچ دلیلی ندارد که ما این کلمه را دارای ریشه‌ای بسیار کهن ندانیم و از مشاهده آن به هیئت پارشو در شگفت شویم. درباره کلمه دیگر پروفیسور کین می‌گوید، کلمه پهلوا که در فارسی باستان و سانسکریت آمده است ریشه‌ای جز همان لغت بسیار کهن پارثو ندارد، درست است که ناحیه پارتیا (خراسان بزرگ) پس از زوال دولت هخامنشی شهرت یافت ، اما باز هم دلیلی نداریم که هیئت قدیمی آن (پروثو) را در ریک ودا نپذیریم، به ویژه که این دو نام با نام گروههای مختلف دیگر از جمله شاکاها ، یاواناها و کامبوجها، یک جاد را ادبیات سانسکریت ذکر شده و معلوم است که از این دو اصطلاح نیز اقوامی از ملل ساکن نواحی غربی هند (ایران) را افاده می‌کرده است. ۳۰.

پروفیسور فیروزداور دانشمند پارسی هند می‌نویسد که از

۲۸- نگاه کنید به تمدن ودائی Vedic Culture

نوشته : داس * A. C. Das فصل دوم ص ۶۵

۲۹- P. V. Kane مقاله پهلوان‌ها و پارسیکاها در ادبیات سانسکریت ،

یادنامه مدی . بمبئی ۱۹۳۰

۳۰- نگاه کنید به کتاب ایران و فرهنگ ایران ، روابط ایران و هند و یادنامه

کوروش - بمبئی ، مقاله ایران و هند به قلم فیروزداور ترجمه نگارنده

لحاظ انتساب به زبان پهلوی نیز ایرانیان قدیم می توانسته اند پهلوا نام گرفته باشند، پهلوا معنی دیگری هم دارد و آن دلیر و قهرمان است که حتی در برخی زبانهای میانه هند مانند گجراتی نیز به همین معنی بکار می رود، شاید ازین لحاظ که پهلواها دائماً بار و میان در نبرد بوده اند و از خود رشادتها و شجاعتهای بسیار نشان می داده اند، کلمه پهلوا و پهلوان (که شکل جدید آن است) بعنوان دلیر و زورمند پذیرفته شده باشد.

پیش از اینکه بحث خود را به یافتن شواهد دیگر در حماسه های هند بکشانیم بهتر است که حماسه دیگر آن سرزمین یعنی راماین را نیز معرفی کنیم، این حماسه از لحاظ حجم و محتوی از مهابهارات کوچکتر است، اما محبوبترین کتاب هندوان به شمار می رود و شامل ۲۴۰۰۰ اشکولا (دوبیتی) است در هفت کتاب، یعنی حجمی تقریباً برابر شاهنامه فردوسی دارد (شاهنامه نیز در حدود ۵۰۰۰۰ بیت است)، تصنیف این حماسه غنائی را به شخصی افسانه ای نسبت می دهند که والمیکی نام داشته و تصنیف کتابهای مقدس دیگری نیز به وی نسبت داده می شود. راماین در قرن سوم و چهارم پیش از میلاد تکوین شد و پانصد سال طول کشید تا تکامل یافت و حجمی چنین یافت.^{۳۱}

راماین همانند شاهنامه ما سرشارترین منبع برای نقلان و داستانسرایان و آوازه خوانان دوره گرد است و شك نیست که تصنیف و تکمیل آن نیز مرهون کوشش های گروهی بیشمار از شاعران و خنیاگران دوره گرد است. راماین را با اودیسه می توان قیاس کرد همانگونه که مهابهارات با ایللیاد قابل مقایسه است.

با اینکه در مهابهارات نیز پای خدایان به میان کشیده میشود

۳۱- تاریخ و فرهنگ مردم هند جلد دوم ص ۲۵۴

و کرشنا نیمه خدای هندوان ، در یکی از جالب‌ترین بخش‌های آن با ارجون شاهزاده کوروائی مکالمه می‌کند و فرشتگان و دیوان بسیار نیز در آن شرکت سازنده دارند، می‌توان گفت که درین حماسه همه چیز انسانی و دنیائی است، در صورتیکه راماین داستان شجاعت‌های راما پهلوان باستانی هند است (جلوه‌ای از ویشنو) و همسرش سیتا و هانومان نیمه خدای دیگر . در راماین پایان کار که کتاب هفتم است افسانه‌های اساطیر مربوط به جنگ میان

شکل ۴



مجسمه‌ای از دوی خدای بزرگ هندوان که پرستش وی یکی از علل مهم جدائی ایرانیان و هندیان بود، دوی که به الهه مادر شباهت دارد درهند مظهر خیر وبرکت است و پیش از آمدن آریائیاها نیز وجود داشته است قرن دهم . موزه گوالیور

اندرا و راوانا شرح داده می‌شود و ما می‌دانیم که اختلاف میان این دو قدیس آریائی از علل مهم جدائی هند و ایرانیان از همدیگر شد.^{۳۲}

نکته‌ای که باید هنگام معرفی این حماسه‌ها و آثار ادبی و هنری دیگر هند به آن اشاره کرد، اینست که ادبیات هند بسیار غنی است چون بر پایه آیین هندوئی استوار شده است و درین آیین همه چیز شدنی است و دست و زبان نویسندگان یا گوینده داستان کاملاً باز است، عمر جاودانی، تناسخ یا تغییر حالت از انسان خاکی به فرشته آسمانی یا جانوران وحشی و اهلی، همه به نویسندگان کمک می‌کند که داستان‌های زیبا و مهیج سازد. عامل دیگر برداشتی است که در آیین هندو از عشق و جنسیت می‌شود، بحدی که عشق عملی، یعنی اعمال بدنی آن از عبادات است و

شکل ۵



ایندها که اکنون خدای رعد و برق است روزگاری بزرگترین خدایان هند و مظهر مبارزه با وارونا که مورد تکریم آریائیهای مغرب آسیا بود شمرده می‌شد. درین‌کننده‌کاری وی اسلحه مخصوص خودش وارجا (تیرزین) را بدست دارد سلاحی که ویرا برکلیه دشمنانش پیروز ساخت.

خدایان نیز درین رشته اعمال حیاتی ، همچون انسانها صاحب لذت و تمتع اند ،^{۳۲} حقد و حسد و خودبینی و توطئه و جنگ و ستیز هم چاشنی این داستانها بشمار می روند و قمار که در آئین هندو منع نشده ، در حماسه مهابهارات نقشی اساسی برعهده دارد و درین کتاب فسادهای اجتماعی و انسانی ناشی از قمار به بهترین وجه ارائه شده است .

در راماین داساراتا شاه * کسلا * عصر طلائی ملتش را رهبری می کند، بر سراسر کشورش جز سعادت و رفاه هیچ چیز سایه نیفکنده است . در همسایگی وی، درکشور ویدها * نیز پادشاهی بنام جانک * پادشاهی دارد که وی نیز از هیچ کوششی برای رفاه و آسایش ملتش دریغ ندارد . در بهشتی که وی آفریده است خود پادشاه خیش بدست می گیرد و زمین را شخم می کند ، تا اینکه روزی از روزها هنگامی که جانکشاه زمین را شخم می کرد، بناگاه دختری زیبا از شیار زمین بیرون جست، وی که یک وجود آسمانی و بهشتی بود در خانه شاه پرورش یافت و به سن ازدواج رسید. پادشاه برای یافتن شوهر مناسب برای وی مسابقه ای قهرمانی ترتیب داد و اعلام داشت که هرکس بتواند کمان جنگی جانکشاه را خم کند سیتای آسمانی از آن او خواهد بود. بزرگترین پسران داساراتا شاه که رامنا نام داشت درین مسابقه پیروز شد و دخترک را با مراسم خاص طبقه ممتازه هند به عقد وی درآوردند.^{۳۴}

۳۳- در داستانهای عاشقانه هند نوعی ازدواج بدون تشریفات معرفی می شود که بسیار با ازدواج زال و رودابه و رستم و تهمنینه که بدون حضور نفر سوم و مراسم مذهبی انجام شد مشابه است اگرچه بعدها کوشش شد که این دو ازدواج رسمی و مطابق ضابط آئین زرتشتی جلوه گر گردد .

* Dasa - Ratha. Kosalas. Videha. Janak. Sita . Rama.

۳۴- در راماین رامارا (شیردل ، آهنین پنجه ، نیلوفری چشم باهیبتی چون هیبت پیل دمان) خوانده اند وسیتا را دختری (باییشانی همچون عاج ، لبنانی چون مرجان و دندانهایی به درخشش مروارید) وصف کرده اند .

در کشور کسلا ، راماسیتا زندگی سعادت‌مندانه ای را آغاز کردند تا اینکه نامادری راما، که اهریمن فریب و حسد کینه را در نهادش شعله‌ور ساخته بود ، درین بیهشت خاکی ظاهر شد و از شوهرش خواست که راما را چهارده سال ازکشورش تبعید کند و شاه که به زن جوانش قول داده بود هر خواهشی را که وی بکند قبول خواهدکرد ، پسر و ولیعهد گرامیش را از کشور اخراج کرد و راما و سیتا همراه بالاکشمن برادر راما راه جنگل را پیش گرفتند .



شکل ۶

تصویری از کتاب مهابهارات که در قرن ۱۸ تهیه شده و جنگ بزرگ میان نیکی و بدی (بخوبان یادویان) رامجسم میسازد و تقلیدی است مطلوب از تصاویر مینیاتور شاهنامه .

بار دیگر در جنگل هیولای حسد خودنمایی کرد و شاهزاده خانمی بنام سوربا ناکها* که جنوبی است و برادری مقتدر بنام راوانا (از خدایان اولیه آریائیها) دارد ، عاشق راما میشود و چون راما باین عشق توجه ندارد ، راوانا ، سیتا را میدزدد و به قلعه خود می برد . از اینجا داستان حماسی راماین آغاز میشود و راما که تا

* Surpa — Nakha

بحال هرچه کرده است بر پایه فضیلت‌های انسانی استوار بوده ، به مقام خدائی میرسد و طی جنگهای بسیار سیتا را که پاك و منزه مانده از چنگال راوانا بدر میبرد ، داستان اصلی درین جا پایان میگیرد اما در جلد الحاقی ادامه داستان باین صورت است که این بار راما به سیتا بدگمان میشود و سیتا به جنگل می‌رود و در شکاف زمین ناپدید میگردد .^{۳۵}

در نظر هندوان ، این حماسه ها فقط حکایت و اندرزیست بلکه مجموعه‌ای است که در آن چهره قهرمانان را ساخته‌اند و هر هندو می‌تواند رفتار و شخصیت این پهلوانان اساطیری ملی و دینی را سرمشق زندگی و سلوک خود قرار دهد ، وی کرشنا و راما دو صورت جسمانی خداوند را درین حماسه ها می‌شناسد ، وجودشان را احساس میکند و با خواندن این داستانها گذشته از کسب لذت ادبی و تعالی اخلاقی به تکامل دینی و مذهبی نزدیک میشود ، بحدی که معتقد است اگر کسی راماین را بخواند از همه گناهان پاك میشود و هر کس مهابهارات را بخواند ، از سوی خدایان بخشوده میشود و پس از مرگ به آسمان صعود میکند ،^{۳۶} و این تفاوت اصلی میان شاهنامه و این حماسه است ، شاهنامه يك حماسه ملی است که شاید فقط برای زرتشتیان ایران جنبه‌ای مذهبی و مقدس دارد و به همین دلیل در عصر اعتلای ادبیات و هنر هند اسلامی ، اکبر به حماسه‌های مذهبی (حمزه‌نامه و خاورنامه) ارجح می‌نهاد و تصور میکرد که میتوان از این کتابها به ویژه حمزه‌نامه ، چیزی شبیه راماین و مهابهارات ساخت که البته استنباط درستی نبود ، وی

۳۵- تاریخ و فرهنگ مردم هند ج ۲ ص ۲۵۲

۳۶- نگاه کنید به Gawen : Indian Literature ص ۲۰۲ و ۳۶۱

سرانجام به حماسه‌های هند توجه کرد ، اما به شاهنامه فردوسی هیچوقت علاقه و گرایش مطلوب نداشت .

یکی از وجوه تشابه میان شاهنامه ، مه‌بهارات و رامین برداشتی است که همه از مرگ دارند ، مه‌بهارات نمایشی است سازنده از مرگ و عوامل وابسته بدان و درین میان کرشنانیمه خدای هندو فلسفه حیات را که بر مرگ متکی است بیان میدارد : بقول ویل دورانت آدمی درین صحنه پایگاه اخلاقی را انتخاب میکند و خداوند به این دستاویز لرزان که حیات را نتوان کشت و تفرّد امری است غیر واقعی ، جانب جنگ و کشتار را میگیرد . ظاهراً گوینده برآن است که روح هندو را از قید و بند آرامش طلبی رخوت‌آور آئین بودا رها کند ، جوشش جنگیدن در راه هند را در وی برانگیزد . این عصیان طبقه اول (کشاتریا) است که می‌بیند مذهب ، بنیاد ملك را سست کرده است.^{۳۷} در حماسه طوس نیز جائیکه فرزند بدست پدر کشته میشود ، شهزاده مهمان مظلومانه به فرمان پادشاه به شهادت میرسد و برادران خون برادر خود را میریزند و پدر شاهد قتل فرزندان خود بدست نبیره خویش است (در داستان فریدون) و موارد بسیار دیگر ، هیولای مرگ بعنوان فرمانفرمای بزرگ عالم حیات جلوه‌گر میشود، درین حماسه بزرگ نیز شاعر می‌خواهد ملت خود را که در سستی و رخوت غرق شده است تکان دهد تا برای فرار از زبونی مرگ را پذیرا شود .

با ذکر این مقدمه کوتاه می‌توان نتیجه‌گیری کرد که هند با داشتن این حماسه‌ها ، توانست موجودیت سیاسی و اجتماعی خود را در طی قرون حفظ کند و در مقابل هجوم و مهاجرت اقوام دیگر بایستد ، همانگونه که ملت ما با داشتن حماسه شاهان ، در مقابل تندباد حوادث مقاومت کرد و هیچ‌عاملی نتوانست موجودیت و وحدت

ایران را که بر این شناسنامه ملی استوار بود متزلزل سازد . فقط فرق میان حماسه ما و حماسه های هند در این است که آنها را نویسندگان و شاعران گمنام ساخته و پرداخته اند و حماسه شاهان ساخته و ارائه شده فردوسی است که در چنان موقعیت سیاسی و اجتماعی نامناسب دست از جان شست و زندگی خود را فدای کاری چنین بزرگ کرد و ملتی را از ورشکستگی ملی و سیاسی رهانید .

از خلال نوشته های کتابهای مهابهارات و راماین نکات جالبی را از لحاظ همبستگیها و آمیزشهای اجتماعی ایرانیان و هندیان عهد باستان میتوان بیرون کشید . در کتاب مهابهارات می خوانیم که داشراتاشاه * ملکه ای داشت بنام کای کی ئی * که مادر بهارات بود و پدرش آشواپاتی * در کشور ککایا * سلطنت میکرد و این کشور در شمال پنجاب واقع بود .

آیا نمیتوان فرض کرد که آمدن این شاهزاده خانم که پدر نخستین مادر هندوان آریائی ، یعنی بهارات است ، از شمال غربی اشاره است بر مهاجرت هندیان به سوی شرق پس از جدائی از ایرانیان ، بخصوص که وجود کلمه کی در نام ملکه و نام کشورش ارتباطی محکمتر میان هندیان و ایرانیان آن عصر ایجاد میکند . می دانیم که پادشاهان اساطیری ما نیز کیقباد و کیکاوس و کیخسرو نام داشتند و سلسله ایشان سلسله کیانی است ، در ریگ و دای (۳/۵۳-۱۴) به مردم کشور کی ها که دوا رانمی پرستند با دشمنی نگریسته می شود . از طرف دیگر نام پدر کای کی ئی اشواپاتی است که به معنی دارنده اسبان است و ما میدانیم که ویشناسب که از خاندان کیانی بوده و از زرتشت حمایت میکرد نیز در نواحی آسیای مرکزی حکومت داشت و نامش معنائی جز (دارنده اسبان) ندارد ، در همین بخش مهابهارات آمده است شاهزاده کای کی ئی کنیزکی داشت

* Dashrata, Kaikyī, Ashwapati, Kaikaya.

که اوردای به زبان خود شاهزاده خانم ترنم می‌کرد ، اوردای که معنای آن برای هندیان آن عصر نامفهوم بود و از اینرو میگفتند که شیطان به صورت خورشید سوزان در کالبد کنیزك رخنه کرده است . ۳۸

هنگامی که بهارات همراه دانی خود پوداجیتا، برای دیدار جد مادری‌اش به سرزمین وی که در شمال واقع است سفر کرد ، پدر بزرگ هنگام بازگشت به او هدیه‌ها داد ، از جمله این هدیه‌ها سگهای شکاری ، پوشاکهای گرم پشمی و پوست بز کوهی را نام می‌بریم که همه محصولات نواحی سرد سیر واقع میان ایران و هند است .

گفتیم که در جنگ میان کوروها و پاندواها نخست کوروها با تقلب در قمار رقیبان پاندوایی را از کشور می‌رانند، اما پس از درگیر شدن جنگ کوروها شکست خوردند. کائورا و پادشای ناپینای کوروایی همسری داشت بنام گندهاری که دختر پادشاه گندهار یعنی قندهار در مشرق خراسان بود ، آیا نمیتوان گفت در مبارزات ملی و میهنی که در مهابهارات مطرح می‌شود ، کوروها که با ایرانیان ارتباط نزدیک داشته و ملکه خود را از میان ایشان انتخاب می‌کردند باید شکست بخورند ، ملکه دیگر مادری همسر پاندوشاه بود که برای وی دو پسر بنامهای ناکولا و ساهادوا زائید این بانو دختر پادشاه مادرادش بود که در شمال غربی هند و در مجاورت مرز ایران قرار داشت .

با بررسی مهابهارات و مقایسه آن با کتابهای سنتی دیگر هند از جمله مجموعه پوراناها ، به چند افسانه برمی‌خوریم که ذکر آن از لحاظ روابط ایران و هند ضرورت دارد ، درادی پارواکه

۳۸- اقتباس از : ترجمه مطالعات پروفیسور هدی‌والا و شهریار جی باروچا ،

دانشمندان پارسی هند توسط رشید شهمردان

بخشی است از مهابهارات می خوانیم که خردمند روحانی ویشوا - میترا از روحانی دیگر بنام و اسیشتا می خواهد که ماده گاو شابلا را به وی پیشکش کند ، و اسیشتا از دادن گاو خودداری می کند ویشوا میترا خشمناک شده اعلام می دارد که يك نیروی نظامی عظیم گرد خواهد آورد تا گاو را تصرف کند .

واسیشتا وحشت زده و افسرده به نزدگاو محبوبش شابلا می رود و از او می خواهد که از کرکهای بدن خود يك نیروی نظامی بزرگ خلق کند ، گاو دستور ریشی روحانی را اجرا می نماید و در نتیجه نیروئی شگرف خلق الساعه ظاهر می شود که در میان آن هزاران نفر از اقوام شاکا ، پاوانا و ملچا و پهلوا نیز وجود دارند ،^{۳۹} این اقوام همه آریائی های غیر هندی هستند ، شاکاها (سکاها) مانند پهلواها از اقوام آریائی ایران شمرده می شوند و ملچاها و یواناها هم برخی ایرانیان مقیم هند هستند ، که نامشان به کرات در متون مقدس هندوئی ذکر شده است و می توان گفت که خاطره برادران آریائی ایرانی در ذهن خالقان این افسانه ها بوده و سبب شده که این داستان باین شکل طرح شود .

در سبهاپروا که بخشی است از مهابهارات آمده است که پودیشتر شاه اراده کرده مراسم با شکوهی برای قربانی راجوسویا برپا سازد ازین رو برادرانش را به نواحی مختلف اعزام داشت که پس از فتوحات درخشان مراجعت کنند ، از جمله یکی از برادران وی بنام ناکولا به سوی غرب راند و با اقوام بربر ، کیراتاها ، یا واناها و شاکاها و پهلواها جنگید و ایشان را مطیع ساخت . در همین بخش مهابهارات می خوانیم که معماری گرانقدر بنام مایاداناوا

۳۹- نگاه کنید به مقاله پروفیسور کین : پهلواها و پارسیکاها در متن های قدیمی سانسکریت و هدی والا : پارسیان در هند باستان و فیروزداور : فرهنگ ایران فصل روابط ایران و هند .

برای همین پادشاه قصری پرشکوه با ستونهای بسیار ساخت این مایادا ناوا در حقیقت ماگد داناوا است و این کلمه ماگد یاماگوا به ایرانیان خطاب می شده است .

دکتر اسپونر دانشمند انگلیسی که توانست آثار مهمی از بناهای سلطنتی امپراتوران موریائی هند را در پاتالی پوترای باستان در حومه پتنای کنونی کشف کند ، در سال ۱۹۱۵ در طی دومقاله مفصل مستند نفوذ ایران بر نظامات امپراتوری موریائی را تشریح کرد .^{۴۰}

وی در طی مطالعات خود به بررسی مهابهارات نیز مبادرت کرد و نتیجه گرفت که اسورامایا یا داناوامایا که معماری این بناها را بوی نسبت می دهند همان اهورامزدا ی ایرانیان است .^{۴۱}

اسپونر برای اثبات نظر خود گام فراتر می نهد و عبارات کتیبه های هخامنشی را نیز با عبارات مهابهارات مقایسه می کند تا وجود مشابهت اهورامزدا را با اسورامایا ارائه کند ، اینچنین :

در پیشانی دروازه معروف خشایارشا در تخر جمشید نوشته شده است : خدای بزرگ آهورامزدا که زمین را آفرید ، که جهان را آفرید که آدمی را آفرید ، خشایارشا شاه بزرگ می گوید ، من با کمک آهورامزدا این دروازه را ساختم و خیلی بناهای باشکوه دیگر نیز در پارس هست که همه را من برکشیده ام و پدر من برکشیده است ، که همه آنها بخوبی ساخته شده اند ، با لطف آهورامزدا

۴۰- نگاه کنید به مجله آسیائی سلطنتی ژانویه ۱۹۱۵ مقاله دکتر اسپونر بنام هند زرتشتی Zeroastrian India و ترجمه آن توسط نگارنده تحت عنوان هند هخامنشی در ماهنامه هنر و مردم شماره های ۱۱۳ تا ۱۲۰

۴۱- اسپونر از لحاظ زبانشناسی ثابت میکند که اهورامزدا با اسورامایا یکی است نگاه کنید به ص ۶۵ ترجمه مقاله اسپونر در هنر و مردم شماره ۱۱۵ .

ساخته شده‌اند. ۴۲

عبارت کتاب مه‌بهارات چنین است: اسورامایا با نیروی خود و با کمک متابعان خود چنین بناهایی را ساخت، طالارهای باشکوه باطاقنماها و سقف‌هایی که بر هزاران ستون عظیم نهاده شده بود، قصرهای محصور در گودالهای آب (...).

بدیهی است در هیچیک از دو مورد بالا نمی‌توان گفت که نویسنده قصدش معرفی بنایا معمار بنا بوده است، به عقیده دانشمندان این انگاره یعنی اسورامایارایک سازنده معمولی بنا پنداشتن، پدیده‌ای است جدید که سالها و قرن‌ها پس از پایان کار و به مرور زمان به وجود آمده است.

در ایران هخامنشی اهورامزدا خالق بزرگ بوده است، در ارمزدیشت می‌خوانیم که همه کارها باید با نام اهورامزدا آغاز گردد،^{۴۳} در اوستا یکی از القاب اهورامزدا تاشن* است به معنای معمار و سازنده، فراما سوترها حتی امروز هم از خدا بنام معمار بزرگ یاد می‌کنند.

بنابراین نقش اهورامزدا در تکوین آثار عظیم معماری در تخت جمشید یک نقش معنوی پرشکوه است چیزی به مراتب بالاتر از یک معمار. در هند عصر چاندراگوپتا سازنده بناها اسوررامایاست که خارجی قلمداد شده و بر طبق اسناد هندی وی نیز دست کم یک نیمه خداست، از سوی دیگر با مراجعه به فرهنگنامه‌ها، متوجه می‌شویم که خود مایا نیز یک رب‌النوع هندوست و میان خصوصیات آن و

۴۲- نگاه‌کنید به مقاله مشروح دکترمدی بنام پاتالی پورای باستان در مجموعه مطالعات آسیائی وی و ترجمه آن توسط نگارنده در ماهنامه هنر و مردم شماره ۱۱۸ ص ۱۰۳

۴۳- پشت یکم ص ۱۷

* Tashan, Asura Guru, Danavapujita

خصیصهٔ دینی مغها قرابت بسیار هست و می‌توان آنرا با ایشتار مقایسه کرد. ایشتار یا ونوس که ایرانیان بدان آناهیتا (ناهید، زهره) می‌گویند در زبان سانسکریت آسوراگورو* (معلم یا مرشد آسورا) یا داناوریوجینا* (معبود داناوا) نامیده می‌شود.

از سوی دیگر می‌توان گفت، آسورامایا که در مهابهارات ذکر شده نخست آسورامها بوده است یعنی آسورای بزرگ و این آسورامها همان شکل هندی آهورامزدا یا آهورامزدا (هرمزد یا هرمزد) می‌باشد. زیرا مها شکل سانسکریت مه‌ای اوستا است بمعنای (آهورایا آسورای) بزرگ و بطوری که می‌دانیم در خیلی از جاها آهورا بجای آهورا-مزدا ذکر شده است، از جمله در خود اوستا. ادعای دیگر دکتر اسپونر اینست که در مهابهارات از داناواها که این کاخهای باشکوه را برایشان ساخته‌اند به عنوان پادشاهان خارجی یاد شده است، چه منعی دارد که این خارجیان را همان هخامنشیان بدانیم، زیرا هخامنشیان نیز در نوشته‌هایشان خود را دانگاوخوانده‌اند که در هند داناوا شده است، اما دکتر مدی معتقد است که شکل هندی دانگاو، باید داسیاوا* بوده باشد. ۴۴ و این فرضیه دکتر اسپونر

* Dasyavah

۴۴- دکتر مدی می‌نویسد که علت اشتباه دکتر اسپونر عبارتی است در دائره‌المعارف بریتانیا بدین شرح: پیروان آئین زردشتی در نوشته‌های بسیار کهن خود را فقط ایریا ودانگاو Airyavo Danghavo خطاب می‌کردند (طبع نهم جلد ۱۸ ص ۶۵۳ مقاله: زبان و ادبیات ایران، درسنگنوشته‌های هخامنشی کلمه دانگو Danghu بجای دهیاوش Dahyaush بکار رفته است که در متن های اوستائی و میخی به معنی (کشور، شهرستان یا منطقه) بوده است، شکل اوستائی آن داخیو Dakhyu و شکل پهلوی آن داهییو Dahyu می‌باشد که در فارسی جدید، ده شده است.

این کلمه هیچگاه بعنوان قوم یا ملت بکار برده نشده است، در اوستا هر

را رد می‌کند اما اصل مطلب را به طریق دیگر مورد تأیید قرار می‌دهد. شاهنشاهان هخامنشی در کتیبه‌های خود از کشور های تشکیل دهنده امپراتوری به نام کلی داهيو یاد می‌کنند. بدیهی است به نواحی شرقی شاهنشاهی هخامنشیان نیز که همسایه هند بوده‌اند داهيو خطاب می‌شده است و برای هندوان این تفاهم به عمل آمده است که نام این نواحی داهيوست که در سانسکریت داسيو می‌شود. بکار بردن يك اسم عام برای يك شئی خاص حتی امروز هم معمول است.^{۴۵}

فرضیه دکتر اسپونر درباره ایرانی بودن دانواها را به شکل دیگر نیز می‌توان توجیه کرد. در اوستا از دانواها^{۴۶} (اقوام تورانی) صحبت می‌شود، این نام در حالت مفعولی می‌شود داناو * البته این اقوام خارجی بودند اما غیر زرتشتی نبودند، حتی اگر قبول داشته باشیم که برضد ایران بوده‌اند.

دکتر هوگک درباره این اقوام می‌نویسد در هر دو کتاب ودا *

جا که هدف معرفی قوم یا ملتی است، کلمه جداگانه‌ای برای آن بکار می‌رود، دخیو بمعنی مملکت بوده است، همانگونه که نمانا Nmana و بیجا Vija و زنتوم Zantum بمعنی خانه، کوی و آبادی بوده است. در سانسکریت شکل این کلمه دش است که امروز هم بکار می‌رود، داریوش در کتیبه‌اش خود را پادشاه کشورها (داهيونام) می‌خواند و هر وقت صحبت از پارس است کلمه پارسی را بکار می‌برد. ن.ک مقاله پاتالی پونزای باستان از دکتر مدی و ترجمه آن در سلسله مقالات هند هخامنشی در هنر و مردم. و تحقیقات هدی والاوشهریار باروچا که دخیو و دخیو را باهم مقایسه و نتایج خاصی را ارائه می‌کنند.

۴۵- انگلیسی‌های مقیم هند به انگلستان خطاب می‌کردند (ولایت) و کم کم

این کلمه در هند بمعنای کشور انگلستان بکار رفت. دکتر مدی

۴۶- یشت ۵ شماره ۷۳ و یشت ۱۳ شماره‌های ۳۷ و ۳۸

* Danavo, Athravaveda

و اوستا این نام به اقوامی داده شده است که در اعداد دشمنان اندو باید با ایشان جنگید (پشت پنجم شماره ۷۳ و اثر او دا چهارم بند ، ۲۴ شماره ۲)^{۴۷} در جای دیگر دانواها دیوهائی بودند که بر ضد خدایان می جنگیدند^{۴۸} طبق تحقیقات اسپونر کاخهائی که در مهابهارات توصیف شده برای دانواها که خارجی بودند ساخته شده بود ، پس می توان گفت که هندیان ، ایرانیان را که این کاخها برایشان ساخته می شد ، در عداد خارجیان آورده ، بدیشان دانوا گفته اند .

درین جا این سؤال پیش می آید که چگونه ممکن است ایرانیان دانوا خطاب شوند ، در حالیکه در اوستا این کلمه بمعنی دشمن آمده است ، راه حل این مشکل اینست که بگوئیم روزگاری قوم دانوا بعنوان دشمن و مهاجم به مرزهای غربی هند حمله کردند و بعدها ، هندیان این نام را برای کلیه کشور گشایان و مهاجمان و مهاجران مزاحم غربی به کار بردند ، مانند کلمه فرنگی که در مشرق زمین ابتدا به فرانسویان خطاب می شد و امروز به کلیه اروپائیان و حتی امریکائیان گفته می شود ، باز هم تکرار می کنیم که در اوستا اگر چه دانواها دشمن و خارجی بوده اند اما معلوم نشده که زرتشتی نبوده باشند ، دوجا در ابان یشت و فروردین یشت از دانواهای تورانی (شاید در مقابل دانواهای ایرانی) یاد شده است .

درباره ارتباط دو لقب سانسکریت ونوس یا ناهید که بدان اشاره شد دکتر مدی ، در تائید نظر دکتر اسپونر می نویسد ، ایشتر بزرگ که به عقیده دکتر اسپونر در نظر ایرانیان بسیار مهم و مقدس بود و با اسورا و دانوا ، دو نام معروف در اساطیر

۴۷- هوک : تحقیقات درباره پارسیان طبع دوم ص ۲۷۹

۴۸- داوسن Dowson فرهنگ اساطیری هند .

و حماسه های هندو ارتباط نزدیک داشت ، در اوستا اردویسورا -
 اناهیتا * نام گرفته است ، یونانیان بدان افرودیت یا ونوس
 می گفته اند ، اناهیتا در اعصار بعد مبدل به ناهید شد . اناهیتا
 با اهورامزدا ارتباط نزدیک دارد ، اهورامزدا وی را برای تأمین
 رفاه درخانه ها ، معابر ، شهرها و کشورها خلق کرد . (اردویسورا -
 آناهیتا نام رودخانه بزرگ ایرانیان و هندیان نیز هست که به
 نظر من همان رودخانه جیحون است و کلمه اکسوس * که نام کنونی
 این رود است از نام یکی از شعبه های آن بنام اکسو * گرفته شده
 و این اکسو باید از اردویسورا اشتقاق یافته باشد . در ابان یشت
 ذکر شده است که ایرانیان درکنار این رودخانه ساکن بودند و قصری
 ساخته بودند که ۱۰۰ پنجره ، ۱۰۰۰ ستون و ۱۰/۰۰۰ پایه
 داشت .^{۴۹})

در اوستا همراه بانام آناهیتا به نام دانوا نیز برخورد میکنیم ،
 پرستشگران از آناهیتا می خواهند که سران اقوام تورانی دانو
 (داناو توراویاخنا *) را شکست بدهد^{۵۰} و در فروردین یشت ،
 پیروزی وی بر تورانیان دانو (دانونام تورا نام) آرزو شده است .^{۵۱}
 در کتاب دوم مهابهارات (شماره ۱) بار دیگر از مایا یاد شده منتهما
 درین بخش وی یک خلق کننده است .

طبق روایات حماسی مهابهارات ، مایا یک بار نیز برای نجات
 حیات بخش خویش به ارجونا * متوسل می شود و از وی خواهد که به
 وی اجازه داده شود کاخهایی برای وی بسازد ، اما ارجونا زیر بار تمنای

* Ardevisura Anahita, Oxus, Aksu

۴۹- ابان یشت ، یشت ۵ شماره ۱۰۱

* Danavo Tura Vyakhna

۵۰- یشت ۵ شماره ۷۳

۵۱- یشت ۱۳ شماره های ۳۸ و ۳۷

* Arjuna

وی نرفت و سرانجام به وی فرمان داد که کاخهایی برای کرشنا بسازد، کرشنا از وی خواست که به ساختن قصری با تالار بار عام و تالار تاجگذاری بپردازد این تالار ساخته شد و در مهابهارات مورد وصف قرار گرفت: تالارهایی با ستونهای عظیم که با همت نیروی زوال ناپذیر خدائی بر پای گردید و موجودات بهشتی مأمور حفظ عظمت و شکوه آنها شدند.

دکتر اسپونر معتقد است که این کاخها با خاطره تالارهای شاهنشاهان هخامنشی در تخت جمشید است که در یاد سرایندگان مهابهارات مانده و یا تقلیدی است ازین بناها که توسط پادشاهان موریائی هند صورت گرفته و آثار آن نیز یافت شده است.

استنباط دیگر دکتر اسپونر درباره روابط ایران و هند بر مبنای رزمنامه مهابهارات، شرحی است که درباره سرزمین شاکادوپیا و شکاها قید شده است، در ویشنو پورانا و مهابهارات می خوانیم که مگاها (مغان) از سرزمین شاکادوپیا آمدند، شاکادوپیا یعنی سرزمین شاکاها، این شاکاها که بودند؟ هر دوت شاکاها اسکیتها* را یکی می داند و دکتر فلپیت هندشناس نامی نیز این نظریه را تأیید میکند اما آیا میتوان قبول کرد که در هند همیشه شاکا به معنی اسکیت باشد؟ ما می دانیم که یاوانا بجای بهاگاوانا به کار رفت و اصطلاحی شد برای معرفی ایرانی، حال می بینیم که شاکادوپیا وطن مغان یعنی زرتشتیان هند است، بنا بر این آیا بهتر نیست که معتقد شویم در روایات ملی هند برای مدتی طولانی اصطلاح شاکا بمعنی ایرانی بوده است. در هند قدیم به شهادت کتابهای اساطیری و حماسه ها، شاکاها مردم متمدنی بودند که از شمال غربی می آمدند؟ نه وحشیان بیابانگرد آسیای مرکزی. دکتر فلپیت معتقد است که در هند باستان اسکیتها

* Scythians

در شمال هند نبودند درحالیکه شاکاها از قدیم‌ترین ادوار در شمال هند و گجرات ساکن بودند.^{۵۲} همین دانشمند از لحاظ علم زبان-شناسی و اشتقاق نیز کلمه شاکیا یا شاکیا را اینچنین بررسی و تحلیل می‌کند.^{۵۳}

بطوریکه از نوشته‌های پانی نی (جلد چهارم شماره ۲ و ۹۰) برمی‌آید شکل اصلی و گمشده آن ساکیاست که آثار آن امروز در زبان پالی از لهجه‌های محلی هند دیده می‌شود. ساکیا که مورد بحث است، سرزمین درختان ساکا معنی می‌دهد و درخت ساکا که اکنون بدان سال گفته می‌شود همان سرو فارسی است، یکی دیگر از خصوصیات این سرزمین که در مه‌بهارات بدان اشاره شده، شاه نداشتن مردم شاکادوپیاست.

دکتر مدی برای تکمیل این تتبعات اسپونر می‌نویسد: ساکادوپیا که در متون باستانی هند ذکر شده همان سیستان کنونی است (سکستان یا سگستان) و این پسوند دوپیا در سانسکریت معادل است با پسوند ستانه در اوستا که بمعنی جا و مکان است.

سکستان بمعنی سرزمین سکاهاست، این نام به اشکال گوناگون خوانده می‌شود، در پهلوی حرفی هست که می‌توان آنرا K و g و z خواند.

رساله‌ای داریم بنام آفده و سهیگه ایستان (عجایب و غرایب سیستان) که به زبان پهلوی نوشته شده^{۵۴}، درین رساله از سیستان به عنوان یک مرکز قدیمی دیانت زرتشتی در اعصار باستان نام برده شده است، یک سرزمین تعلیماتی آئین مزبور. رستم قهرمان ملی

۵۲ و ۵۳- مجله سلطنتی آسیائی انگلستان اکتبر ۱۹۰۵ ص ۶۴۴ و ژانویه

۱۹۰۶ ص ۱۶۳ درباره اسکیث‌ها و سکاها و افتراق ایشان نگاه کنید به تاریخ مادیاً

گونف ترجمه کشاورز ص ۳۰۲

۵۴- مدی : یادگار زیران .



شکل ۷

صحنه‌ای از تادیب دیوها توسط طهمورت دیوبند ، درینی دیوها همه دارای شاخ‌اند و وجود میمون و فیل که هر دو از حیوانات هند می‌باشند جالب توجه است . در قسمت پائین عکس میمون دم یک دیو را گرفته و در گوشه چپ در جمع چهار دیو یکی هیبتی شبیه فیل دارد با دندانهای عاج و خرطوم . تصویر از دوی یک نقاشی شاهنامه طهماسبی گنیه شده است .

ایران يك سكاياسگی بود که از سوی پادشاه ایران درین سرزمین حکمرانی داشت وی را دشمنانش سگی خطاب می‌کردند.
از مفاد رزمنامه مهابهارات استنباط می‌شود که در سرزمین ساکادوپیا پادشاه نبود و ما از فحوای اوستا چنین استنباط می‌کنیم که وی یعنی زرتشت در هرجا بود خود رئیس روحانی آن سرزمین بود و آن سرزمین شاه نداشت و زرتشت خود حکمرانی می‌کرد، در اوستا می‌خوانیم °° که نظامات اداری شهر ری که زرتشت مدتی از



شکل ۸

وجود فیل در داستانهای شاهنامه دلیل بر ارتباط ایران و هند در اعصار اساطیر و پهلوانی است و این نکته را ثابت می‌کند که سرزمین های حماسی و پهلوانی ایران در مجاورت هند قرار داشته است .
رستم در حال دستگیر کردن فیل سفید پدرش است که عده‌ای را لگمال کرده است از يك شاهنامه چاپ هند مورخ ۱۳۷۵ قمری .

بخش نخست زندگی خود را در آن سپری ساخت، از چهار گونه فرمانروائی تشکیل می‌یافت اما در شهری که خود وی (زرتشت) حضور داشت فقط دو فرمانروائی موجودیت می‌یافت و فرمانروای

معنوی خود زرتشت بود حال اگر به فهرست آن ۱۶ سرزمین که در
وندیداد ذکر شده مراجعه کنیم می بینیم که نام سیستان پس از هند
آمده و چنین توصیف شده است :

سرزمینی که مردمش بدون فرمانروا هستند یا بطوری که ذکر
شد، سیستان از مراکز تعلیماتی آئین زرتشت بوده و شاید بواسطه
انتساب آن به زرتشت چنین توصیف شده است. یعنی فرمانروائی آنرا
خود زرتشت داشته، پس این سرزمین همان سرزمین بدون پادشاه
است که در مهابهارات توصیف می گردد .

در وندیداد ، هنگام ذکر سیستان از رود رانگا نام برده
می شود که به عقیده دکتر گی گر همان رود را شود رود است و به نظر
ویندشمن همان رود سند است در مغرب هند .^{۵۶}

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی